



سورة النَّاسِ

مکی و بعضی مدنی دانسته‌اند و دارای ۶ آیه است.

به نام خدای بخشنده مهربان.

{۱} بگو پناه می‌برم به پروردگار مردم.

{۲} زمامدار مردم.

{۳} خداوند مردم.

{۴} از شر وسوسه آور همی پنهان شونده.

{۵} آنکه در سینه‌های مردم وسوسه نماید.

{۶} از نهانیان و مردمان.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ ﴿١﴾

مَلِكِ النَّاسِ ﴿٢﴾

إِلَهِ النَّاسِ ﴿٣﴾

مِنَ الشَّرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ ﴿٤﴾

الَّذِي يُوسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ ﴿٥﴾

مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ ﴿٦﴾

شرح لغات:

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

الوسواس، به فتح واو، اسم مصدر یا صیغه مبالغه، و به کسر مانند زلزال، مصدر، از وسوس: به او و به سوی او پنهانی و آهسته، خاطرات و اندیشه شر را القاء نمود، یا خود آهسته سخن گفت، به عقلش آفت رسید، سخن نامربوط گفت.

الخناس، صفت مبالغه و دلالت بر عادت دارد. از خنس: باز پس رفت، پنهان شد، خود را جمع کرد.

«قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ، مَلِكِ النَّاسِ، إِلَهِ النَّاسِ»: اضافه «رب و ملک و اله»، به «الناس» و ترتیب و عطف بیانی این صفات و تکرار الناس به جای ضمیر، اشعار به



اضافه خاص و مرتب این صفات دارد: صفت عینی و حقیقی رب، عناصر و قوا و غرایز انسانی را ترکیب و تنظیم نموده و به کمال رشد و نمو می‌رساند. آنگاه با موهبت عقل فطری و اختیار که نماینده و نمونه قدرت و اراده و مالکیت خداوند است، او را مالک و متصرف در کشور وجود خود می‌گرداند. و همین که عقل به کمال رشد خود رسد و یکسر آزاد شود، میدان کشمکش‌ها و جواذب قوای متضاد نفسانی با عقل باز و گسترده‌تر می‌شود. در این مرتبه رشد قوای عقلی و نفسانی، باید شعاع دید و قدرت اختیار و اراده انسانی نیز بازتر و نیرومندتر شود تا خود را از شروری که به وسیله قوای نفسانی و مجاری آن به گناه و پستی و سقوط می‌کشاند برهاند. آن صفت عینی و پرتو الوهیت است که در عقل رشد یافته می‌تابد و آفاق و مبادی و نهایت را روشن می‌نماید و اراده محکم ایمانی می‌بخشد و در مسیر الهام و وحی و طریق شریعت و تشریح پیش می‌برد و انسان باید خود را در پناه او بدارد.

«مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ»: الوسواس، اگر به معنای مصدر یا اسم مصدر باشد، اضافه به الخناس، برای نسبت و نشان دادن منشأ است. و اگر به معنای وصفی و مبالغه باشد، اضافه بیانیه است، به هر صورت این وزن (مانند زلال) دلالت بر تکرار دارد و همچنین وزن و معنای الخناس: آن وسوسه‌گری که پی‌درپی القا می‌نماید و همی پیش می‌آید و پس می‌رود و پنهان می‌شود و آشکار می‌گردد. اگر محیط درونی انسان با نور معرفت و ایمان روشن باشد و در پناه ربوبیت رب و تصرف او و وقایه تقوا درآید و قوا و فرشتگان الهام‌بخش به خیر و صلاح، راه‌های نفوذ و وسوسه‌های شرانگیز را ببندند، آن وسوسه‌گر خناس به عقب برمی‌گردد و در کمین می‌ماند تا به چه صورتی و از چه مجرای و با چگونه سموم و وسوسه‌ای پیش آید و در انتظار آن است که انگیزه‌های هواها و شهوات و کبر و حسد و دیگر



خوی‌های پست محیط درونی را تاریک و مشوش گردانند تا سر برآورد و بر قوا و انگیزه‌های خیر بتازد و عقل را تیره سازد و فرمان اراده را به دست گیرد و برای پیشبرد شر و انجام هرگونه گناه جلوی بینش و عاقبت‌اندیشی رامی‌بندد و شبهه‌ها و عذرهای پیش می‌آورد و شوق‌ها و آرزوها و امیدهای کاذب و پست برمی‌انگیزد: «لَا مَنِيَّتَهُمْ وَلَا مَرْئِيَّتَهُمْ...» و اگر نور ایمان پرتو افکند و هشیاری و پشیمانی از گناه پیش‌آمد، باز خود را پنهان می‌نماید و برای یورش و وسوسه از طریق دیگر آماده می‌شود. مانند میکروب‌هایی که در پیرامون و در لابه‌لای نسوج بدن کمین کرده یا در حال کمون هستند تا اگر جراحی در قلعه بدن پدید آید و یا دستگاه‌های اصلی آن مختل گردد و قوای دفاعی خون ناتوان شود، در آن رخنه نمایند و از میان نسوج سر برآرند و پیش روند.

«الَّذِي يُوسِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ»: الذی... وصف «الوسواس» به معنای اسمی، یا وصف «الخناس» است و دلالت به موصوف و منشأ با شعوری دارد. فعل «یوسوس»، وسوسه مستمر را می‌رساند. «صدر»، جای قلب و مقصود محل بروز عواطف و انگیزه‌ها می‌باشد. امواج وسوسه‌ها و الهامات و انگیزه‌های گوناگون و متضاد، در این محل تلاقی می‌نمایند و هر یک اندیشه و خواست انسان را به سوی خود می‌کشند. و چون انسان پیوسته اثرپذیر و در معرض وسوسه‌ها و الهامات می‌باشد، نباید خود منشأ اصلی و انگیزنده این واردات و آثار باشد؛ و چون این‌ها حادثند باید علل و اسباب محدثه‌ای داشته باشند؛ و چون متضادند باید علل و اسباب آن‌ها مبادی مختلفی باشند که بعضی خود ذاتاً خیر و منشأ خیرات است و بعضی شر و منشأ شرور، آنکه مبدأ خیر است فرشته نامیده شده و آنکه مبدأ شر است شیطان «خناس».



آن حال تردیدی که برای انسان هنگام مواجه شدن با گناه و حرام لذت‌انگیز یا ثواب و واجب مشقت‌آور پیش می‌آید، نموداری از این جواذب متضاد درونی است، در این حال احساس می‌شود که عاملی انسان را به سوی زشتی و گناه و ترک واجب می‌کشاند^۱ و عامل دیگری از آن باز می‌دارد. بیشتر مردم با آنکه پیوسته در معرض تأثیر و جواذب این عوامل می‌باشند، یا یکسر از آن‌ها غافلند، یا چون محکوم حواسند آن‌ها را معلول انگیزه‌های حسی و یا قوای نفسانی می‌پندارند، فقط در روشنی ایمان و معارف عالیه و هدایت قرآن می‌توان این عوامل و آثار و تحریکات آن‌ها را شناخت و هشیار آن‌ها بود و در پناه «رب النَّاسِ و ملک النَّاسِ و اله النَّاسِ»، می‌توان راه نفوذ و سوسه‌ها را بست و دریچهٔ انوار الهامات را گشود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾ (اعراف ۲۰۱/۷): «و اگر آدمی از خود غافل و خدا را از یاد برد قرین شیطان می‌گردد». ﴿وَ مَن يَعِشْ عَن ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضَ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ﴾ (زخرف ۳۶/۴۳): «و یکسر شیطان بر او چیره می‌شود و جزء حزب او می‌گردد». ﴿اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾ (مجادله ۱۹/۵۸).

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

آدمی با حذر عاقل کسی است
می‌زند بر دل به هر دم‌کوبشان
بر تو آسیبی زند در آب خار
چون که در تو می‌خلد دانی که هست
از هزاران کس بود نی یک کسه
تا ببینشان و مشکل حل شود،
تا کیان را سرور خود کرده‌ای

(مؤلف)، مثنوی مولانا، دفتر اول، بیت ۱۰۳۴ به بعد.

۱. آدمی را دشمن پنهان بسی است
خلق خوب و زشت هست از ما نمان
بهر غسل ار در روی در جویبار
گرچه پنهان خار در آب است پست
خار خار حس‌ها و سوسه
باش تا حس‌های تو مُبَدَّل شود
تا سخن‌های کیان رد کرده‌ای

«مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ»: «من»، بیان الٰذی یوسوس، یا الوسواس، یا الخناس، و «تاء» الجنة بیان نوع است: آنکه وسوسه می نماید در سینه های مردم یا آن وسواس یا خناس، گونه ای از جن و آدمیان است. و شاید که «من الجنة» متعلق به یوسوس باشد: وسوسه ای که می نماید از طریق یا ناشی یا بارز از جن و آدمی می باشد. مانند مضمون آیه (۱۱۲ از انعام): ﴿وَكَذٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِيْنَ الْاِنْسِ وَ الْجِنِّ يُوحِيْ بَعْضُهُمْ اِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُوْرًا...﴾ و مضمون آیه (۶ سورة جن) ﴿وَ اِنَّهُ كَانَ رِجَالًا مِّنَ الْاِنْسِ يُعُوْذُوْنَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ فَزَادُوْهُمْ رَهَقًا﴾ می شود که «مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ» بیان «النَّاسِ» باشد: آدمیانی که خناس در سینه آنها وسوسه می نماید از تیره جن و آدمی می باشند. بنابراین مقصود از «النَّاسِ» آیه قبل، نوع عام است، و الجنة و النَّاسِ، در این آیه، دو تیره از آن می باشند: تیره ای که به رشد و مقام آدمی نرسیده اند: «الجنة» و تیره ای که استعداد عقلی آنها بارز شده: «النَّاسِ». چون تقسیم نوع انسان به این دو تیره نامفهوم یا غیر واقع است، بنابراین ترکیب، احتمال داده اند که النَّاسِ اول مخفف «الناسی» باشد، مانند الداع: «یَوْمَ یَدْعُ الدَّاعِ...». یعنی «وسوسه می نماید در سینه فراموش کاران» که از تیره جن و آدمی اند. بنا به این دو ترکیب که «مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ» متعلق به یوسوس یا بیان النَّاسِ باشد، جن و آدمی وسیله وسوسه «الوسواس الخناس»، یا پذیرنده وسوسه می باشند. و به هر صورت و با عطف النَّاسِ به الجنة، اشعار به پیروی و هم اندیشی و همکاری آدمیانی با خناس یا الجنة دارد: همان گونه آدمیانی که بر اثر نقص روحی و عقلی یا بر اثر تلقینات شیطانی، خناس صفت می باشند و از ایمان و صدق و اعمال خیر دیگران رنجور می شوند و کفر و گناه و انحراف مردمان را برای خود پیروزی می پندارند و بدون رویه و منظوری، شکوک و شبهات در افکار القا می نمایند و راه های شر و گناه و ستم را باز می کنند و راه های خیر و صلاح و عدل را می بندند و کفر و ظلم را زیر



عناوین خیر و صلاح می‌پوشانند، و چون «خناس» همی نزدیک می‌شوند و فاصله می‌گیرند و راه نفوذ می‌جویند.

این دو سوره که با امر «قل» و خطاب به رسول اکرم ﷺ یا هر مؤمن شایسته و پیرو آغاز شده، اصول شرور و طریق حفظ از آن‌ها را بیان نموده است. چنان‌که گفته شد این شرور ناشی از چگونگی دریافت حوادث جهان و نوعی انعکاس آن‌ها در ظرف مراتب وجود انسان می‌باشد و اگر انسانی در عرصه جهان نباشد، شرور و خیرات چون دیگر مفاهیم، واقعیت و مقیاسی ندارند. از این جهت به مقیاس تکامل نوع انسان، انواع شرور همچون خیرات وسعت و افزایش می‌یابند: در مرتبه حیات جسمی و حیوانی این نوع، شرور در حد عوامل و موجبات فنای فرد یا نوع است. و در مرتبه بروز قوا و استعدادهای نفسانی، آنچه از رشد و فعالیت آن استعدادها و قوا جلوگیری نماید یا آن‌ها را به عقب راند یا منحرف گرداند، شرمی باشد. و چون قدرت معرفت و تعقل و دریافت خیر و مصلحت کنونی و آینده فرد و اجتماع، بارز شد و شخصیت انسانی صورت گرفت، هرچه در جهت مخالف و مضاد آن‌ها باشد شر است.

این دو سوره به شناخت انواع شروری که متوجه مخاطب گزیده و هدف‌های او می‌باشد و سپر و پناهی که باید از آسیب و صدمه آن‌ها به خود گیرد، هدایت کرده است: آنچه از آغاز سپیده دم، نور و حیات و هستی [برآمده] و هرچه همی رخ می‌نماید و خلق مطلق: «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ، مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ»، و آنچه نفس را تیره و قوای شهوت و خشم را برمی‌انگیزد و منحرف می‌گرداند: «وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ» و چون شخصیت انسان با تشخیص مسئولیت‌ها و تصمیم‌ها و پیمان‌ها می‌خواهد که تکوین یابد و مشخص شود، دمیدن‌های زنانه و از طریق عواطف، در خلال آن‌ها راه می‌یابد: «وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ». اگر انسانی از این شرور سنگر گرفت و پیش رفت و دارای نفوذ و قدرت نفسانی شد و مردمی را به پیش برد، مردم



زبون و سستی که واپس مانده‌اند و وا ماندگی آن‌ها به صورت عقده‌های حسد درآمده، برانگیخته می‌شوند و از هر طریق می‌کوشند تا آن‌ها را از چشم بیاندازند و راه نفوذشان را بگیرند: «وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ». این چهار گونه شری است که انگیزنده و منشأ آن‌ها خارج از نفوس می‌باشد و با تذکر صفت رب و آثار تشریحی ربوبی آن و درآمدن به پناه قدرت و تربیت رب‌الفلق و در پرتو ایمان، می‌توان از آن‌ها مصون ماند.

چون آدمی به مرتبه کامل‌تری از عقل و اختیار رسید و میدان دید و قدرت تصرفش وسعت یافت و احساسش به مسئولیت و تکلیفش بیشتر گردید، میدان قوه و اهمه نیز که راه نفوذ شیطان و درجهت‌مقابل اندیشه درست و دریافت حق است، بیشتر می‌شود و از درون قوای پیچیده نفسانی، خناس سر برمی‌آورد و پس و پیش می‌رود و آشکار و نهان می‌گردد و با وسوسه‌های گوناگونش هر چیزی را به خلاف آنچه هست می‌نمایاند: حق را باطل، و واقع را غیر واقع، و صلاح را فساد و خیر را شر و شایسته را ناشایست و به عکس. و پرتو ایمان و عقل را تیره می‌نماید و در دریافت‌ها و استنتاج‌های آن شک و تردید راه می‌دهد و قوای محرکه به سوی کمال را دچار توقف می‌گرداند، و برای نفوذ عوامل شری که خارج از نفسند، راه را باز می‌نماید تا شخص از هر جهت محکوم و مقهور او گردد. به فرمان این سوره «النَّاس» باید برای جلوگیری و بستن میدان نفوذ چنین شری که از باطن آدمی سر برمی‌آورد و منشأ و انگیزنده دیگر شرور است، به سه صفت خداوند: «رب، ملک، اله» که اضافه به النَّاس شده، پناهنده شد، و چون انسان مظهر تجلی و تصرف این صفات گردید و تسلیم آن‌ها شد و در سراسر قوای درونی و اراده و عملش نفوذ نمودند، راه تصرف و نفوذ وسوسه خناس و عوامل او «الجنة و النَّاس» بسته می‌شود. پس همین‌که در پایه عقایدش شکی راه یافت، با تنبیه و تمسک به حقایق



این صفات، ایمان و یقینش افزوده می‌شود و چون انگیزه هوا و شهوت و خشم خواست او را برانگیزد، بصیر می‌شود و چون به آز و حسد کشانده شود، به رضا و قناعت و بزرگواری باز می‌گردد و وسوسه هر گونه اندیشه و عمل نادرست و ناروا و گناهی، او را در جهت مخالف آن پیش می‌برد تا در خود حکومت و قدرتی برتر از هر قدرت، و کمال و جمالی زیباتر و پایدارتر از هر کمال و جمال می‌نگرد، و در کاخ رفیع و محکم ایمان و تقوا و در پناه رب الاریاب و ملک الملوک و اله العالم، جای می‌گیرد و می‌آساید و از آن افق بالا، دوزخ دوزخیان و عاقبت حزب شیطان و پیروان خناس را می‌نگرد.

این دو سوره که در پایان قرآن واقع شده - چنان‌که گفته شد - طریق مصونیت و پناهندگی از شروری را ارائه می‌دهد که رسالت اسلام و تعالیم احکام قرآن و عقاید و اجتماع مسلمانان را تهدید می‌نماید. شروری که از زیر پرده نفوس نو مسلمانان و از ریشه‌های اوهام جاهلیت و دسایس دشمنان و حسودان سر برمی‌آورد «منقلب می‌شود» و میدان را برای وسوسه خناس‌های جن و انس باز می‌گرداند. آن سان که این شرور و آفات، بنیان ایمان و عقاید اجتماع مسلمانان را سست نمود تا راه نفوذ وسوسه جادوگران و افسون دجالان در خلال عقاید و اخلاق و روابط اجتماعی اسلامی بازگردید، و پرتو آیات «رب الفلق، رب الناس، ملک الناس، اله الناس» از قلب‌ها و مغزهای مسلمانان غروب نمود و سایه شوم کاهن منشان و سوداگران آیین و بازیگران خودکام گسترده شد. آن چنان‌که همین‌گونه شرور و آفات، در شرایع آسمانی و ادیان گذشته رخنه نمود و در چهره آیین درآمد و دین خدا را مسخ کرد و مردم گیتی را از راه مستقیم فطرت و حق و عدل که پیمبران خدا آورده بودند منحرف گردانید:

از حدیثی که از رسول خدا ﷺ رسیده: هر که «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ وَ قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ» را بخواند آن چنان است که همه کتاب‌هایی را خوانده باشد



که خداوند بر پیغمبران خود نازل کرده است. و از عقبه بن عامر از رسول خدا ﷺ که فرمود: «بر من آیاتی نازل شده که مانند آن نازل نشده، و آن معوذتان است». [ذوالمنثور]

آیات این سوره با طول سه ایقاع آغاز شده - قُلْ، أَعُوذُ، بِرَبِّ النَّاسِ - و به آیات کوتاه و یک ایقاعی، ۲ و ۳ پیوسته شده، و با مراتب صفات رب النَّاسِ، ملک النَّاسِ، اله النَّاسِ، اوج گرفته، و به آیه ۴ و ۵ مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ - الذی... تنزل و امتداد یافته و به آیه کوتاه ۶ ختم شده است.

امواج حرکات و سکنتات متنوع، صدای برخورد نون مشدد و طنین سین که در فصول این آیات آمده، جوی از برخورد و معرکه‌ای را می‌نمایاند که میان نیروهای خیر و شر، در میدان نفس انسانی در گرفته است. و حرکات صوتی و هیأت فعل «یوسوس» «ادامه این معرکه را اعلام می‌نماید. معرکه‌ای که جن و انس را در برابر صفات رب به میدان می‌کشد» «مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ».

اسماء و هیأت فعلی که در این سوره آمده: الوسواس. الخناس، یوسوس، است.

پروردگارا! نظر رحمت و لطف را از مسلمانان و دیگر مردم جهان مگردان! و

قلوب تیره و هراسناک را در پرتو و پناه اسماء و صفات روشن و آرام بدار!

جهاندارا! مسلمانان و مردم جهان را از شر و فتنه‌هایی که آفاق سیاره زمین را

گرفته، نگه دار!

در روزهایی که فتنه و آشوب سرزمین‌های مسلمانان را فرا گرفته

و ایام عید قربان و غدیر (۱۳۸۸) و پایان سال شمسی ۱۳۴۷،

نوشتن جزء آخر پرتوی از قرآن پایان یافت.

رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ.